

با توجه به منظوری که از درج این مقاله در نظر است تنها به ذکر مهمترین نکاتی می‌پردازیم که برای شناسایی کندی و فلسفه‌اش لازم به نظر می‌رسد. بدیهی است که بر این اساس؛ از طرح و نقد جزء به جزء مسائل در این خصوص پرهیز خواهیم کرد.

زندگی

اگر چه در خصوص تولد و وفات «ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی» به تردید و تقریب سخن گفته شده اما به هر ترتیب تولد او را بیشتر در حدود سال ۱۸۵ هـ / ۸۰۱ م. دانسته‌اند. نسب او با پنج واسطه به «اشعث بن قیس» می‌رسد. پدر او «اسحاق بن صباح» در زمان خلافت مهدی و رشید صاحب منصب و فرماندار کوفه بود. دوران کودکی خود را در کوفه گذراند و کوفه، که با بصره در دو قرن دوم و سوم هجری دو کانون فرهنگ اسلامی بودند، بیشتر مرکز مطالعات علوم عقلی بود. دروسی را که در آن زمان به کودکان مسلمان آموخته می‌شد، از قبیل حفظ قرآن، صرف و نحو عربی، ادبیات و حساب مقدماتی، فرا گرفت. کمی پس از آن به فقه و کلام پرداخت اما رغبتش بیشتر به علم و فلسفه بود.

کودکی را که سپری کرد به بغداد آمد و در آنجا بود که از حمایت و توجه خلفای عباسی، مأمون و معتصم و احمد پسر معتصم، برخوردار شد و نزد آنان قرب و منزلتی یافت. بغداد آن زمان دورانی را می‌گذراند که شور و شوق حاصل از جنبش علمی نهضت ترجمه آنجا را فرا گرفته بود و اندیشمندان و طالبان علم اقدام به ترجمه متون یونانی به عربی کرده بودند و همین جو فکری بود که بر شخصیت علمی کندی اثری به سزا داشت و در سایه آن دامنه دانش خود را وسعت بخشید.

درباره او که در طول حیات خود زندگانی مجللی داشت؛ برخی نوشته‌اند که در حدود

«مجموعه آشنائی با فلاسفه»

بزرگ»

الکِنْدِی

فیلسوف العرب

محمد رضا شمشیری

بر آن شدیم تا در مجموعه‌ای تحت عنوان «مجموعه آشنائی با فلاسفه بزرگ» اقدام به آشنا ساختن خوانندگان مجله با اندیشمندان و فلاسفه‌ای کنیم که به نحوی در پیشبرد کاروان اندیشه سهمی داشته و هر کدام با تلاش ذهنی و فکری خود؛ سعی در پر بار کردن اندیشه بشری داشته‌اند.

این مجموعه که به معرفی مهمترین و معروفترین فلاسفه شرق و غرب خواهد پرداخت، با توجه به محدودیت موضوعی و رسالتی که مجله رشد معارف اسلامی دارد، خواننده را به نحو اجمال با مهمترین سرفصلهای زندگی شخصی و علمی فلاسفه مورد بحث آشنا ساخته و تفصیل مطلب را به علاقه و همت دانش‌جوئی خواننده محول خواهد کرد. در این شماره به معرفی نخستین فیلسوف عالم اسلام خواهیم پرداخت.

سال ۲۵۲ هـ. ۸۶۶ م. در گذشته است و برخی این تاریخ را ۲۶۰ هـ. ذکر کرده‌اند.

آثار کندی

هم‌چنانکه در اعلام تاریخ ولادت و فوت کندی میان مورخان اتفاق نظر نیست، در تعداد آثار او نیز رأی واحدی ابراز نشده است. این بیشتر به خاطر آنست که اغلب آثار او از میان رفته و آنچه باقی است نیز یکدست نیست؛ به گونه‌ای که قسمتی از یک رساله را در رساله دیگر می‌بینیم.

تعداد آثار او را بعضاً ۵۰؛ برخی ۲۳۸ و عده‌ای حدود ۲۷۰ اثر ثبت کرده‌اند که بیشتر آنها شامل رسالاتی کوتاه است. آنچه که اکنون در دسترس است مجموعه‌ای با ۲۹ و به قولی ۲۵ رساله می‌باشند. «ابن ندیم» و «قفطی» موضوعاتی را که نوشته‌های او دربر گرفته است به هفده گروه به شرح زیر تقسیم کرده‌اند: فلسفیات، منطقیات، حسابیات، کربیات (= علم کُرّات)، موسیقیات، نجومیات، هندسیات، فلکیات، طبیات، احکامیات (= علم احکام نجوم)، جدلیات، نفسیات، سیاسیات، اُحدائیات (= کائنات جو)، ابعادیات (= علم الابعاد)، تقدمیات، انواعیات (= انواع فلزات و مواد شیمیائی و غیره).

تنوع این موضوعات حاکی از وسعت دامنه دانش کندی است و چنین بود که «ابن ندیم» با لحنی میالغه‌آمیز درباره او می‌گوید: «کندی در معرفت علوم قدیم؛ فاضل دهر و یگانه عصر خود بود.» با وجود این در رسالاتی که به فلسفه پرداخته است؛ تنها به بخشی از قضایا و مسائل فلسفی اشاره کرده و متذکر تمامی مسائل پیچیده و درگیر فلاسفه نشده است. هر چند که باید گفت او به صرف نقل قول اکتفا نکرده و استقلال فکری خود را حفظ کرده است.

مقام کندی در تاریخ فلسفه

گفته‌اند که او نخستین عرب مسلمانی است

که راه انتشار فلسفه را میان اعراب و در پناه اسلام هموار کرد و چون نخستین عرب مسلمان بود که به مطالعه علم و فلسفه پرداخت به «فیلسوف الاسلام» و بیشتر به «فیلسوف العرب» شهرت یافت؛ هر چند که این شهرت نیز با مطرح شدن فارابی به عنوان معلم ثانی رنگ باخت و دیگر کمتر از او یاد کردند اما این چیزی از منزلت علمی او نکاست چه، نخستین فیلسوف عربی بود که در مسائل فلسفی و علمی خوض کرده و به زبان عربی فلسفه نوشته بود.

کار عمده او آشنا کردن اعراب با حکمائی بود که قبل از او به آنها و نحله‌هایشان توجه و شناختی نبود و این چیزی است که کار او را از هر جهت بارزتر می‌کند. اقدام مهمی که در این جهت انجام می‌داد؛ ترجمه متون یونانی و سریانی به عربی بود. باید توجه داشت که هر چند از وی در کنار مترجمان ماهر جهان اسلام نظیر «حنین ابن اسحاق» نام برده‌اند اما خود او را نمی‌توان کاملاً به عنوان مترجم تلقی کرد بلکه عده‌ای از مترجمان مسیحی زیر نظر او مشغول به کار بودند و او فقط برخی از جملات و اصطلاحات عربی را که برای مترجمین دشوار بود اصلاح می‌کرد. و چنین شد که او را از نخستین مترجمان آثار افلاطون و ارسطو دانسته‌اند که از این طریق راه را برای فلاسفه بعد از خود هموار کرد.

از جمله آثار او برمی‌آید که همانطور که به ماوراء الطبیعه و الهیات علاقمند بود به هیئت و ستاره‌شناسی و موسیقی و حساب و هندسه نیز دل بستگی داشته؛ به رشته‌های مختلف علوم طبیعی مانند داروشناسی ابراز علاقه کرده و در طب؛ صاحب شهرت بوده است. و این موجبی بود تا کاردانو (cardano) او را یکی از دوازده عالم علوم عقلی جهان به شمار آورد.

کندی و فلسفه

کندی در باب فلسفه اولی رساله‌ای دارد^۲

که آن را به المعتصم بالله نوشته و در آن به بیان حقیقت فلسفه و وجوب تعلیم و تعلم آن اهتمام ورزیده است. در این رساله می‌گوید که فلسفه شریفترین علوم و برترین آنهاست و هر متفکری را تحصیل آن واجب است. این قبیل سخنان؛ عکس العمل مخالفتی است که در آغاز با فلسفه شده بود و فیلسوفان را به اتهام بدعت‌آوری و کفر مورد حمله قرار می‌دادند. در مقابل؛ کندی می‌گوید هر کس فلسفه را انکار کند حقیقت را انکار کرده و از این رو کافر است.

در رساله فوق‌الذکر فلسفه را اینگونه تعریف می‌کند که «فلسفه، شناخت حقیقت اشیاست در حد توانائی انسان». می‌دانیم که ارسطو فلسفه را به دو بخش عمده تقسیم کرده بود: نظری و عملی. فلسفه نظری شامل طبیعیات، ریاضیات و مابعدالطبیعه بود و فلسفه عملی را اخلاقیات، اقتصادیات و سیاسیات تشکیل می‌داد. مطابق تعریف کندی از فلسفه، هدف نهائی فیلسوف در علم نظری کسب حقیقت و در شناخت علم عملی هم‌آهنگی رفتار با حقیقت است.

پس منکرین فلسفه را مردمی دور از حق دانست و معتقد بود که دشمنان فلسفه باید برای دشمنی خود دلیل اقامه کنند و اقامه دلیل جز به شناختن حقیقت که مدعای فلسفه است نیست و از این راه به تناقض می‌افتند چرا که برای رد کردن فلسفه نیز باید فلسفه آموخت.

نزد کندی «شریفترین اقسام فلسفه و ارجمندترین آنها فلسفه اولی است یعنی علم به ذات احدیت که علت همه موجودات است. از این رو باید که فیلسوف کامل به این اشرف علوم محیط باشد. زیرا علم به علت، اشرف از علم به معلول است.» ارسطو نیز تاکید می‌کرد که غایت قصوای انسان، معرفت علل کلیه اولی‌ست. با وجود چنین شواهدی از فلسفه ارسطو در نزد کندی و چنانکه هانری گربین

معتقد است؛ حقا باید کندی را پیشرو نخستین پیروان مسلک ارسطو یا مشائسین دانست و بدین لحاظ با وجود یافت شدن تمایلات افلاطونی و فیثاغوری در افکارش، نخستین فیلسوف مشائی اسلام نامیده شده است.

پردازش فلسفی او چنان بود که فلسفه اسلامی را در جهت جمع کردن میان اندیشه‌های افلاطون و ارسطو انداخت و این اثری است که تأثیر آن را در فلسفه‌های بعد از او به وضوح می‌بینیم. هم او بود که فلسفه را به راهی انداخت که ایجاد سازگاری میان دین و فلسفه امکان‌پذیر شد.

کندی و توافق میان فلسفه و دین

کندی خواست تا میان تعالیم دینی و آراء فلسفی سازشی فراهم آورد و از این لحاظ در زمره اولین فلاسفه اسلام قرار گرفت که در سازگاری میان حکمت و شریعت سخن گفته‌اند.

اگر فلسفه، چنانکه در تعریف آن آمد، علم به حقیقت اشیاء باشد بنابراین میان فلسفه و دین اختلافی نیست. به نظر کندی؛ فلسفه و دین هر دو علم به حق هستند. در این باره در رساله «در باره فلسفه اولی» می‌گوید:

«در علم به حقیقت اشیاء؛ علم ربوبیت است و علم وحدانیت و علم فضیلت و نیز شناخت هر علم نافع و راه وصول به آن و شناخت هر علم مضری و راه پرهیز از آن. و همه اینها چیزهایی است که پیامبران راستگو از جانب خدا؛ جلّ ثناؤه، آورده‌اند. زیرا آنچه پیامبران آورده‌اند عبارت است از اقرار به ربوبیت ذات باری و به کار بستن و متعلّق شدن به فضایل و اعراض از ذرایل.»

بدین طریق؛ کندی میان دین و فلسفه توافقی ایجاد می‌کند و بر دشمنان فلسفه سخت می‌تازد و از فلاسفه دفاع می‌کند و می‌گوید: «باید که از تمجید حقیقت و تحصیل آن، از

هر جا که باشد، شرم نداشته باشیم هر چند از جانب مردمی دور از ما یا ملت‌های مخالف با ما آمده باشد. زیرا طالب حقیقت را هیچ چیز سزاوارتر از حقیقت نیست و خوار شمردن حقیقت و خُرد شمردن گوینده و آورنده آن، شایسته نباشد که حقیقت، هیچ کس را خوار نسازد بلکه همه را به ذرّه شرافت رساند.»

کندی و فلسفه طبیعی

کندی در چندین اثر خود درباره مسائل فلسفه طبیعی بحث کرده است که قصد پرداختن به همه آنها را نداریم. او در طبیعیات، افلاطونی و ارسطویی است و می‌خواهد میان این دو حکیم وجه توافقی پدید آورد.

در نظر کندی؛ عالم به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت اول آن، زیر فلک قمر یا ماه است و قسمت دوم شامل هر آنچه می‌شود که از فلک قمر تا منتهای عالم است. قسمت اول پر است از عناصر اربعه (خاک، آب، هوا و آتش) و آنچه از این عناصر ترکیب شده است. این جهان، جهان دگرگونی و کون و فساد است. اما قسمت دوم، پذیرای قوانین کون و فساد نیست زیرا از کیفیات (گرمی، سردی، خشکی، تری،...) که منشاء کون و فساداند، خالی است.

زمین به عنوان کوره‌ای که در مکان خود ثابت است در مرکز عالم قرار دارد. بر گرد آن کوره آب است و بالای آن کوره هوا و بالای آن، کوره آتش. پس از آن؛ افلاک جای گرفته‌اند که در هر یک اجرام و ستارگانی هست. آخرین این افلاک، فلک اقصی است که محیط بر همه عالم است. پس از آن، دیگر نه ملاء است و نه خلا.

همه این افلاک دایره‌وار به گرد مرکز عالم در حرکت‌اند و به نظر کندی هر فلک با همه اجرامش زنده است و یکی از همین افلاک است که حیات روی زمین را به وجود می‌آورد زیرا به روشی معین همواره می‌گردد و از این

کندی در رساله دیگر خود^۳ فرق عمده‌ی میان فلسفه و دین قائل می‌شود. علم الهی، که او آن را از فلسفه جدا می‌کند، اسلامی است که بر پیامبر الهام شده و در قرآن ثبت شده است. بنابراین برخلاف نظریه کلی او که الهیات را جزئی از فلسفه می‌داند معلوم می‌شود که اولاً الهیات مقامی بالاتر از فلسفه دارد؛ ثانیاً دین، علمی الهی است و فلسفه علمی بشری؛ ثالثاً راه دین ایمان است و راه فلسفه برهان؛ رابعاً علم پیامبر بی‌واسطه است و از طریق الهام حاصل می‌شود و علم فیلسوف از طریق منطقی و برهان به دست می‌آید.

با توجه به آنچه گذشت ملاحظه می‌شود که او به دو نظریه کاملاً متفاوت قائل شده است. در نظریه اول؛ طریق اهل منطق را می‌پیماید و دین را تا مرتبه فلسفه پائین می‌آورد. در نظریه دوم؛ دین را علمی الهی می‌داند و آن را بالاتر از فلسفه قرار می‌دهد و این علم الهی به وسیله قوه پیامبری شناخته می‌شود. با وجود این، با تفسیر فلسفی، دین با فلسفه سازگار می‌شود. نکته قابل ذکر دیگر، تناقضی است که بعضاً میان تعلیمات فلسفه و آیات قرآن مشاهده می‌شود و این قبیل تناقضات است که پاره‌ای را به مخالفت با فلسفه واداشته است. حل این مشکل را کندی در تاویل آیات دانسته است؛ هر چند که به نظر او، دلایل قرآنی به دلیل الهی بودنشان مطمئن‌تر؛ یقینی‌تر و مقنع‌تر از دلایل فلسفی هستند که بشری است.

در میان علوم فلاسفه و علوم انبیاء نیز اگر فرقی باشد، در طریقه و منشاء و خصوصیات

چنین حرکتی، حیات بر روی زمین پدید می آید و هر چیز از قوه به فعل می گراید.

کندی و نفس انسانی

کندی خود درباره نفس، رأی خاصی ابراز نکرده بلکه آنچه در این خصوص می آورد بیشتر، بیان آراء پیش از خود است. نفس، وجود بسیطی است که جوهرش از خالق افاضه می گردد. نفس جوهری روحانی و الهی است که مفارق و متمایز از بدن است و چون مفارق از بدن است به همه چیز جهان دانا می گردد و تصویری از ماوراء طبیعت می یابد و پس از جدائی از بدن به عالم عقول می رود و به سوی نور خالق بازمی گردد.

کندی در بیان طبیعت نفس می گوید: «نفس جوهری بسیط، الهی و روحانی است»، «نه طول دارد و نه عرض و نه عمق»، «نوری است از نور باری تعالی» ولی هرگز صریحاً نمی گوید که آیا نفس چنانکه افلاطون می گوید قبل از بدن موجود است یا آن چنانکه مسلمانان معتقدند با جسم آفریده شده است. کندی می گوید:

«ما در این جهان مانند کاروانی هستیم که از پل یا معبری می گذریم؛ در اینجا درنگی نخواهیم داشت، مقام و قرارگاه اصلی ما عالمی است اعلی و شریف که ارواح ما پس از مرگ بدان عالم منتقل می شوند.» او در این گفتار صریحاً به خلود نفس اقرار می کند و در تأیید گفته خود چنین می گوید:

«ای انسان نادان! آیا نمی دانی که بقای تو در این جهان لمحهای بیش نیست و تو به عالم حقیقی خواهی رفت و در آنجا تا ابد خواهی ماند؟»

علاقة نفس به جسد، علاقة عارضی است. نفس متحد با جسد است و کارهای خود را به وسیله آن انجام می دهد، با آنکه «جدا از جسد و میان با آن است» و نفس بعد از فنای جسد

باقی می ماند.

اما قوای نفس بسیار است و کندی به ذکر دو قوه بزرگ و دور از هم می پردازد: قوه حسی و قوه عقلی. قوای دیگر میان این دو قوه اند که عبارتند از قوه مصوره و غایبه و نامیه و غضبیه و شهوانیه. کندی در تقسیم قوای نفس به ذکر عقیده افلاطون می پردازد و می گوید:

«افلاطون قوه شهوانی انسان را به خوک و قوه غضبیه را به سگ و قوه عقلانی را به پادشاه تشبیه می کند و می گوید کسی که قوه شهوانی بر او چیره شود و شهوات و جهة همت و مقصود او باشد چون خوک بود. و آنکه قوه غضبیه بر او غالب باشد به سگ مانند. و کسی که قوه عقلیه چیره ترین قوای او باشد و شیوه او فکر و تمیز و معرفت حقایق اشیاء و جستجو از حقایق علم باشد، او انسان است و بیش از هر چیز به حضرت باری تعالی نزدیک است.»

نفس هرگز به خواب نمی رود و تنها زمانی که بدن در خواب است حواس را به کار نمی برد. و نفس اگر طهارت یابد در خواب قادر به دیدن خوابهای عجیب و هم صحبتی با دیگر نفوسی می شود که بدنهای خود را رها کرده اند. اینگونه کندی به یکی دیگر از مسائل مربوط به نفس یعنی مسئله خواب و رؤیا می پردازد و رساله خاصی در توجیه و تفسیر آن نوشته است. می گوید که خواب و رؤیا از عوارض نفس اند. از این رو درک آن دو، جز برای کسی که از احوال نفس به خوبی آگاه باشد میسر نیست.

وی در ضمن بحث خود به تعریف خواب می پردازد و می گوید: «خواب عبارت است از اینکه نفس هیچ یک از حواس را به کار نبرد.» و هرگاه نفس ترک استعمال همه حواس کرد، قوه مصوره (مخیله) عمل می کند و ما در این هنگام صور محسوسات را مجرد از ماده

محسوس آنها به ذهن می آوریم. کندی معتقد است که صوری که از مخیله به دست می آید از صوری که حواس ارزانی می دارند واضح تر و متقن ترند. حتی مخیله می تواند صورتها را با یکدیگر ترکیب کند و مثلاً برای ما انسانی با شاخ و بال بیافریند. رؤیا نیز چنین است. «در رؤیا نفس، فکر را به کار می گیرد و استعمال حواس را فرو می گذارد» و از نظر اثر آن؛ رؤیا عبارت است از «انطباع صورت هر ذی صورتی که فکر بدان رسیده باشد در نفس، به وسیله قوه مصوره، بدان سبب که نفس به جای حواس تنها فکر را به کار می برد.»

کندی برای آن که توجیه کند چگونه پاره ای از چیزها را قبل از آن که واقع شوند در خواب می بینیم و نیز به چه سبب ضد برخی از امور را در خواب مشاهده می کنیم به فلسفه افلاطون می گراید که می گوید نفس بالطبع همه چیز را می داند و مسلح همه چیزهای حسی و عقلی است. او می گوید که «نفس از آنجا که بسیاریان و بیدار و زنده است گاه قبل از وجود اتفاقات به آنها به طور رمز اشاره می کند و یا از عین آنها خبر می دهد... و به هر اندازه که نفس آماده تر باشد بیشتر به آن اعیان و حقایق دست یابد» و اگر آمادگی و تهیو کمتری جهت قبول آثار نفس داشته باشد در این صورت اخبار را به صورت رمز در یابد. و چون از این هم ناتوان تر بود آنگاه به جای رمز و اشاره؛ ضد امری را که واقع خواهد شد بیند مثلاً «مردی را بیند که فقیر شده و این نشان توانگر شدن او باشد» و چون از این هم ناتوان تر بود آنگاه جز خواب پریشان که از هیچ چیز واضحی خبر ندهد بیند.

این بخشی از آراء کندی در احلام و رؤیایا بود. چنانکه ملاحظه می شود بر هیچ اساس علمی استوار نیست بلکه آمیزه ای است از اصول ارسطویی و احکام افلاطونی و یک سلسله استنتاجات خیالی.

کندی بحث در باره مابعدالطبیعه را در ضمن چند رساله از رسائل خود به میان آورده است. وی در این رسائل از طبیعت و وجود و صفات خدا بحث کرده است.

اما طبیعت خدا، او حقیقت وجود است «هیچگاه معدوم نبوده و هیچگاه معدوم نشود و همواره بوده و خواهد بود» خدا وجودی است تام که هیچ وجودی بر او سبقت نداشته و وجود او را پایانی نباشد و هیچ موجودی جز به وجود او موجود نشود. خداوند واحد حقیقی و متعالی است و تنها با صفات سلبيه می‌توان او را توصیف کرد.

«او نه جسم، نه صورت، نه کم، نه کیف و نه اضافه است و با هیچیک از مقولات دیگر نمی‌توان او را توصیف کرد. او نه جنس، نه فصل، نه نوع، نه عرض خاصه و نه عرض عامه دارد. او ثابت است... بنابراین او واحد محض است و جز با وحدت محض به وصف در نمی‌آید و هر چیز دیگری جز او مستکثر است.»

بر همین کندی در اثبات وجود خداوند بر اعتقاد به قانون علیت استوار است. اینگونه که هر آنچه به وجود می‌آید برای وجود خویش علتی داشته باشد. سلسله علت‌ها محدود است و تا بی‌نهایت نمی‌تواند ادامه داشته باشد؛ در نتیجه یک علت نخستین یا علت حقیقی وجود دارد که خداست.

چنانکه می‌دانیم: ارسطو علت را به چهار قسم مادی، صوری، فاعلی و غائی تقسیم کرده بود و از این میان خداوند را از طریق علت غائی بودن، علت فاعلی دانست. کندی نیز خدا را علت فاعلی (یا سبب کافیه) می‌داند. علت فاعلی بر دو نوع است: اول؛ علت فاعلی حقیقی که فعل خلق از عدم (= ابداع) از اوست. دوم؛ تمامی علت فاعلی دیگر که با واسطه‌اند یعنی خود به وسیله علت دیگری به

وجود آمده‌اند و خود، علت معلولهای دیگری هستند و با مقایسه با علت دیگر است که آنها را علت می‌خوانیم و در واقع به هیچ وجه علت حقیقی نیستند. تنها خداست که علت فاعلی حقیقی است. فعل، همه از اوست و هیچ فعلی بر او مؤثر نیست.

کندی ذات باری را علت به وجود آورنده و نظام‌بخش جهان می‌داند که جهان را ابداع کرده است یعنی جهان از لاموجود، موجود شده است. به این ترتیب او قدم عالم را نمی‌پذیرد در حالیکه ارسطو رأی به قدم عالم داده بود. با فرض اینکه عالم از طریق فعل ابداع - و نه در زمان - خلق شده است محتاج به خالق، یعنی خداوند، می‌شویم.

دیگر دلیلی که برای اثبات وجود خداوند قائل می‌شود نظمی است که در تمام موجودات طبیعی مشاهده می‌شود. نظم ذاتی عالم و سلسله مراتب اجزاء آن و تأثیر آنها بر یکدیگر و نیز وضع کامل هر موجودی نشان دهنده خیر و کمال اعلی در آنهاست. و تمام آنچه ذکر شد، دلالت بر وجود کاملی می‌کند که همه چیز را بر اساس حکمت محض انتظام می‌بخشد.

موجودات نیاز دائمی به خدا دارند و این برای آن است که خدا خالق از عدم (یعنی مبدع) است و نگهدارنده تمام موجوداتی است که آفریده است بنابراین، اگر چیزی فاقد نگهداری و قدرت او باشد از میان می‌رود. اکنون نظر کندی را در باب صفات خدا بازگو می‌کنیم. این قضیه در آن عصر یکی از مسائل جدال برانگیز بوده است. محدثین: صفات خدا را صرفاً «اسماء خداوند» می‌نامیدند اما معتزله‌ای که همعصر با کندی بودند برای اثبات وحدت محض خدا به تفسیر عقلی صفات خدا پرداختند. آنها مسئله را بر پایه نسبت میان ذات و صفات خداوند حل کردند. به نظر معتزله صفات اصلی، سه گونه است: علم، قدرت و اراده. آنان این صفات را

صفات سلبيه خداوند پنداشتند.

کندی نیز در مورد صفات، راه معتزله را پیش گرفته است و وحدت را اخص صفات باری دانسته. بنابراین خدا واحد بالعدد و واحد بالذات است و ممکن نیست که در جوهر او کثرت باشد. از این رو صفات عبارت است از اینکه بگوییم خدا عالم است وحی و قدیر و... و چون وحدت از اخص صفات خداست کندی می‌کوشد به طرق مختلف وجوب این وحدت را در ذات باری اثبات کند.

خدا ازلی است و ازلی «کسی است که هیچگاه نیست نشود و موجودی پیش از او نبوده است و قوامش به غیر خودش نیست و او را علتی نباشد و او را نه موضوع است و نه محمول و نه فاعل است و نه سبب».

آنچه گذشت تنها گوشه‌ای از شرح حال و قسمتی از نظرات و آراء فیلسوف عرب، کندی، بود که بالطبع خواننده را با بخشی از شرح حال و نظرات او، آشنا ساخت و وی را بی‌نیاز نمی‌کند که به کتابها و منابعی که در این باره موجود است مراجعه نکند.^۵

پی‌نوشتها:

- ۱ - کُنده؛ نام یکی از قبائل بزرگ اعراب پیش از اسلام است. اجداد کندی بر این نقطه یاد دیگر سرزمینهای جنوبی جزیره العرب حکومت داشتند.
- ۲ - این اثر با عنوان «نامه کندی به المعتصم با... در فلسفه اولی» به ترجمه احمد آرام و انتشارات سروش در بازار کتاب موجود است.
- ۳ - «کمیة کُتب ارسطو».
- ۴ - اگر چه بطلان بسیاری از مباحثی که قدمادر باب طبیعت طرح کرده‌اند معلوم شده است اما دانستن آراء ایشان در این خصوص و چهره‌ای که آنها از عالم طبیعت ترسیم می‌کردند خالی از لطف نیست.
- ۵ - جهت مطالعه بیشتر در این باره می‌توان حدائق به کتابهای زیر مراجعه کرد:
 - تاریخ فلسفه در اسلام - م. م. شریف - ج ۱.
 - تاریخ فلسفه در جهان اسلامی - ترجمه عبدالمحمد آیتی - ج ۲.